

رامستان

این کلمه شاید برای شما نا آشنا باشد ولی با پسوندی که دارد: حد اقل تشخیص میدهید که اسم مکان است .

این مکانی است که من مدت یکماه ونیم آنرا بقدر ممکن بررسی کرده ام . با مردمش معاشرت داشته ام بهر کوی و برزنش سر زده ام و چندین شهر و دهکده آنرا با دقت از نظر گذرانده ام ، و نکاتی از تاریخ آنرا رهگذرانه بر ذهن سپرده ام و بالاخره پس از همه این مطالعات دریافتم که نام رامستان برای این دیار هر چند که مردمی سخت مسلمان و پاک دارد و بحق (گرچه در اصل بدین علت نبوده است) نام پاکستان بر آن گذارده اند، برازنده تر است .

اینجا مردمانی بس آرام و نجیب دارد که در کمتر سرزمینی میتوان همانندشان ریافت . مردمانی که بدی و تجاوز دیگران را با نظر اغماض و گذشت مینگرند ، مردمانی که تمام معضلات را با آسانی با کمک اغماض حل میکنند ، مردمانی که اغلب برگ پان دردها ن دارند و آنرا میچوند . و در جو بیارهای کنار خیابان بر راحتی ضعف های انسانی را معمول میدارند . برای اکثریتشان مذهب اسلام مقدم بر هر چیز دیگر حتی سرزمین

وطن آنهاست . و ظاهراً این نظر افاده بر این دارد که اگر کسی وطن آنها را مورد تجاوز قرار دهد بدون آنکه به مذهب آنها لطمه‌ای وارد آورد بر این تجاوز تسلیم میشوند .

در اینجا گاه گاه انگلیس‌های سابق را می‌بینید که تابعیت سرزمین مسلمانها را پذیرفته اند و بدین مقدس اسلام گرویده‌اند و در پست‌های پیش و کم حساس مشغول خدمتند . و اغلب کاسه گرم تر از آتش هستند . من باور نمی‌کنم که این گوشه‌ای از کمک‌های نهو کو تونیالیسم باشد . نه بستگی خیلی نزدیکی هم با آن ندارد ، این شاید امتزاج و اختلاطی باشد که برای ما نا آشناست .

ملتی عظیم در حدود یکصد و بیست میلیون نفر و شاید یکصد و ده میلیون نفر و شاید یکصد و سی میلیون نفر ، درست نمیدانیم . آمار دقیق نبود . هر کس چیزی میگفت و مدرک رسمی وجود نداشت یا اگر بود چشم از این بینا تر نبود .

بلی ملتی یگانه در مملکتی دو گانه یکی شرقی و دیگری غربی رویم فشرده شده‌اند . علت یگانگی ملی فقط یگانگی مذهب است و بس و گرنه زبان جداست ، خط جداست ، اخلاق جداست ، گاهی هم نژاد جداست ، پاکستان شرقی که قسمتی از بنگال است محیطی کوچکتر ولی جمعیتی بیشتر از پاکستان غربی دارد .

از یک طرف دریا و از گوشه‌ای برمه و از چند طرف هندوستان آنرا احاطه کرده است ، رودخانه‌های عظیم از شمال بسوی خلیج بنگال روان است تمام زمین‌ها باستانی جنگلها و رودخانه‌ها مزروع است و از

بعضی از زمین های مزروعی سالی ۳ بار محصول برداشت میکنند .
در تابستان باران های موسمی هولناک است جمعا در طول سال
معدل باران در حدود دوازده متر است ، تکرار میکنم دوازده متر بهمین
علت خانهها روی بلندی قرار دارد . تا طعمه آنها نشود .

درپاکستان شرقی همه جا آب است ، همه جا آدم است همه جا
سوسمار است و از همه مهمتر همه جا فقر و گرسنگی است و همه جا بیماری
و مرض است که شاید ناشی از عدم نظافت است و شاید ناشی از عدم بهداشت
است و شاید ناشی از فقر کلی مملکتی است .

یکصد و پنجاه سال استعمار انگلستان تمام هستی شبه قاره را به
یغما برده است و اینک مردمی مظلوم ، آرام و گرسنه بر روی زمین های
پر از آب و پر از جنگل رها شده اند .

در پاکستان شرقی فقط ۱۲۵۰ کیلومتر راه شوسه زمینی وجود
دارد بقیه راهها یا آبی است یا هوایی .

و اگر بگویم که سیصد هزار فرزند قایق و کشتی بعنوان وسیله
ارتباط اصلی درپاکستان شرقی وجود دارد و تحت نظم و نظارت یک شرکت
دولتی است و ریاست آنرا مردمی قد بلند از اهالی پاکستان غربی عهده
دار است اغراق نگفته ام .

زیرا وقتی این مردم را از آقای رئیس شرکت شنیدم خیال کردم
اشتباه شنیده ام ۳ بار آنرا تکرار کردم و او هم ۳ بار همان تعداد را
تایید کرد .

میوه فراوان است ، نارگیل . موز . پرتقال . نارنگی . و خرمای

ولی صاحب دارد. گرچه ارزان است ولی برای مردم عادی قدرت خرید آن نیست، نارگیل تازه تقریباً دانه‌ای يك ریال و پرتقال هر دوازده عدد هشت ریال یعنی يك روپیه و يك روپیه در بازار آزاد ۸ ریال است و در بازار دولتی ۱۶ ریال.

بعلت عدم درآمد کافی و عدم توازن محدود صادرات و واردات پول پاکستان در برابر ارزش خارجی قیمت طبیعی ندارد، در بازار آزاد به مراتب ارزانتر از بازار رسمی است.

آبله، تب‌زد، وبا و بیماری‌های پوستی از جمله بیماری‌های متداول است شبی که وارد پاکستان شرقی شدم در يك روزنامه خواندم در همسایگی یکی از شهرهائی که قرار بود ما از آن دیدن کنیم دوپست و پنجاه نفر از وبا مرده‌اند.

این مطلب گرچه بخودی خود واجد اهمیت بسیار بود ولی مهمتر میشد وقتی که بدانید من بعلت کسالتی در آنوقت نتوانسته بودم واکسن وبا تزریق کنم، این بیماریها سالانه تعداد زیادی از مردمان نجیب این سر زمین را در دل خاکها یا بهتر بگوئیم در زیر آنها مخفی میکنند و شاید کوشش‌های بهداشتی نیز بجائی نمیرسد.

یکروز ظهر بسوی مردابی حرکت کردیم که در آن نهنک بود و میخواستیم نهنک را بطور آزاد در کنار مرداب تماشا کنیم.

نهنکی ندیدیم و اگر هم دیدیم دور بود و جلب توجهی نمیکرد ولی چیز دیگری دیدیم. در گور مرداب مردمی از کوچک و بزرگ مشغول شستشوی خود و اجاباناً شلوارهای بی‌باجه و کیسه‌ای خود بودند و...

از همان آب را کد مینوشیدند و کوزه ها پسر میکردند و به خانه (چپر) میبردند .

من طیب نیستم و نمیدانم آنها به چه بیماری از این آب مبتلا خواهند شد فقط می دانم که آب این مرداب از آب بارانی است که اطراف را شسته است و بدین گودال سرازیر شده و بعد چه مردمانی که در این بر که خود را شستشو داده اند و حالا چه کثافتی از بدن و لباس این مردمی که در آن استحمام میکنند بآب داخل میشود ؟

شبا وقتی میخواستم به تختخواب بروم ناگهان چند سوسمار از لابلای پتو میگریختند . و از بن دیوار اطاق بالامی رفتند و بعد مثل صدای برخورد دو قطعه چوب خشک آواز میخواندند . چه آواز ناخوشایندی !

جنگل عظیم سوند ربان جنگلی است در جنوب این سر زمین ما آنرا دیدیم . آهوانش را ، میمون هایش را و جای پای ببر هایش را . جای پای ببر بنگال . این خود چیز است که شما آنرا ندیده اید .

کار دستی در تمام سر زمین پاکستان فراوان است بخصوص در پاکستان شرقی ، ما از این کارهای دستی چند تائی خریدیم در سر زمین هائی که صنعت ترقی نکرده است کار دستی فراوان است و ارزان .

خیال نکنید در پاکستان شرقی فقط کار دستی است و زراعت و قایق و جنگل و سوسمان . و گاهی جای پای ببر بنگال و اغلب بیماری و فقر . نه ، کارخانه هم هست .

کارخانه کتف . بزرگترین تولید کننده کتف در دنیای پاکستان

شرقی است ولی با اینحال بزرگترین کارخانه آن فقط ۱۶ ساعت در ۲۴ ساعت کار میکند و هشت ساعت آن تعطیل است. وقتی سؤال شد چرا؟ جواب دادند چون بازار نداریم. تعجب میکنید اگر بگویم که باز هم دارند کارخانه کتف میسازند!!

نظام اجتماعی باهمه مسلمانی همان است که در دوران ملکه ویکتوریا در انگلستان بوده است. یکصد نفر غنی و یکصد میلیون فقیر. شعار کلمه آدام جی و امثال آنرا زیاد می شنوید او و امثال او سلطان بی رقیب پول و قدرتند.

در کولنا یکی از شهرهای بنگال پاکستان فقط چند خانه قابل توجه بود و بقیه از خانه های حصیر تجاوز نمی کرد. دفتر کار شهردار بقدری فقیرانه بود که من متأثر شدم. مثل اینکه او شهردار مردم فقیر بود. او حکایت میکرد که چگونه فساد در شهرداری قبل از او تمام اموال شهرداری را به جیب ثروتمندان و قدرتمندان سرازیر کرده است. فساد و رشوه خواری هولناک است.

زبان رسمی همه پاکستان انگلیسی است ولی غیر از کارمندان دولت بقیه انگلیسی نمی دانند. هنوز یکشنبه ها تعطیل میکنند و جمعه ها نماز جماعت میخوانند.

استعمار در گذشته کوشیده است جمود و عقب افتادگی قشری را تشویق کند و متأسفانه تا حدی هم توفیق یافته است ولی شاید در آینده نسل های دیگر بر این وضع اسف بار بر آیند. نمی دانم خیلی مشکل است.

درپا کستان شرقی ، تا کسی هست . درشکه هم هست و درشکه‌های آن که روشکا خوانده میشود ۳ چرخه بزرگی است که درروی دوچرخ عقب آن اطالقك بسیار كوچك و ساده‌ای دارد که جای دو نفر لاغر اندام مثل اغلب پاكستاني‌ها را دارد و درجلو ، يك دوچرخه سوار یا بهتر بگوئیم سه چرخه سوار آنرا میراند .

پیدا است . کار کم ، مزدها ارزان ، چاره‌ای نیست که آدم‌ها آدم‌ها را بکشند .

نباید فراموش کرد که بنگال پاكستان مسطح است و تپه و ماهور در داخل شهر پیدا نمیشود ، سهل است ، در سرتاسر پاكستان شرقی يك تپه نیست . بنابراین کشیدن آدم‌ها بوسیله آدم‌ها در روشکاها ممکن است .

در کنار چپرها و مردابها کاخ عظیم هتل اینتر کانتال سر بفلک کشیده است و شب‌ها تا پاسی از نیمه شب رقاصه‌های نیم عریان به عشوه‌گری مشغولند . گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
عجبا ! اگر نباشد جنت مکانها در کجا تفرج کنند ؟ گفتم تفرج بیاد بر نامه خانواده افتادم .

بر نامه خانواده درپا کستان توفیقی نیافته است زیرا کوچکترین و کمترین تفرج و تفریح يك زوج در روستاهای پاكستان بخصوص پاكستان شرقی و در شب‌های بی چراغ و تنها چه چیزی میتواند باشد ؟ .
بهمین علت يك خانواده بجای آنکه مر کب از پنج نفر باشد يك بدديك مادر و جدا کتر سه فرزند ، ده نفر و گاهی بیشترند ، زمین محدود ،

محصول کشاورزی محدود ولی تولید نسل نامحدود .

در کولنا در همسایگی ما خانواده‌ای در چپر زتدگی می‌کردند ، برای اطلاع بیشتر از وضع آنها یکروز با احتیاط بآن چپر نزدیک شدم دیدم همه فرار کردند و بگوشه آلونک پناه بردند .

لذا با کمک یکی از خدمتگذاران که انگلیسی میدانست بآلونک نزدیک شدم مادر جوان از چپر بیرون آمد ، سه کودک یکی در بغل و دوتا در کنار او باو چسبیده بودند بنظر می‌رسید که یکی هم در بطن دارد سؤال شد خودش چندساله است ؟

گفت ۲۰ ساله ولی این را درست نمی‌دانست چون پاکستانی‌ها اصلاً شناسنامه ندارند . نام فامیل هم ندارند .

بهر حال قیافه‌اش نشان میداد که اگر کمتر نداشته باشد بیش از این ندارد بنابراین تا چهل سالگی معلوم نیست چندبچه خواهد داشت .

ما بیش از یک‌هفته در پاکستان شرقی نبودیم ولی مقاله من منحصر باین منطقه شده است چه میشود کرد ؟ اگر میخواستم بپاکستان غربی پردازم باید خیلی چیزهایی نوشتم و وارد سیاست هم می‌شدم ولی برای پرهیز از این ماجرا کوشیدم کمی درباره وضع پاکستان شرقی بنویسم و چند کلمه‌ای فقط درباره کلیات قلمی کنم .

درباره پاکستان شرقی هنوز مطالب زیاد است ولی اجازه بدهید از هر دو قسمت بطور جدا گانه فعلاً بگذریم و بدکر بعضی خصوصیات قناعت نمائیم .

نهر و در کتاب زندگانی من می‌نویسد : چون مسلمانهای شبه قاره

هند نسبت به انگلیسیها و نفوذ آنها مقاوم بودند از آنها دور ماندند و نتوانستند برعکس هندوها تمدن اروپائی را از متجاوزین فرا گیرند لذا عقب ماندند .

سید احمدخان فردوان کوشید تا نماید بتواند مسلمانها را نیز هم طراز هندوها نماید ولی باوجود توفیق‌هایی که در این باره یافت باز در جلد گلی خود باقی ماندند .

نظر ما این است که این يك واقعیت است و اکنون شواهد بسیار بارزی از این وضع در پاکستان دیده می‌شود .

مردم پاکستان غربی از لحاظ اخلاق و رفتار و سنت و غیره خیلی شبیه ایرانی هستند . و بهمان اندازه که ما علاقمند با آنها هستیم آنها نیز بما علاقمندند . ایران و ایرانی را بشدت دوست می‌دارند و بطوریکه با دقت احساس گردید اغلب در رؤیای یگانگی دو کشورند . « بتدریج روزی بهم پیوسته شوند » .

زبان فارسی زبان بیگانه‌ای نیست . خیلی از آنها اشعار فارسی را از بردارند . هشت درصد لغات زبان اردو فارسی است .

نوعه اندیشه مردم همان است که مردم ایران ، مذهب یکی ، نژاد یکی ، ادبیات حدود یکی ، عشق و علاقه هم موجود پس آنها در این اندیشه خود محققند . اما اگر رفقای انگلیسی آنها بگذارند .

گفتم هشت درصد کلمات زبان آنها فارسی است اجازه بدهید سرود ملی پاکستان را در اینجا درج کنم تا ملاحظه فرمائید که این یکی ۹۹ درصد کلماتش فارسی است .

پاکستان کا قومی ترانہ

پاک سرزمین ، شاد باد کشور حسین ، شاد باد
 تو نشان عزم عالی شان ارض پاکستان
 مرکز یقین شاد باد
 پاک سرزمین کا نظام قوت اخوت عوام
 قوم ، ملک سلطنت پایندہ تابندہ باد
 شاد باد منزل مراد
 پرچم ستاره و ہلال زہر ترقی و کمال
 توجان ماضی شان حال جان استقلال
 سایہ خدای ذوالجلال

سفارشہائی: بہ ابوذر

- ۱- ابذر کہ از یاران صدیق وفادار رسول خداست گوید
 ہنمبہر ہمن سفارشہائی کرد ۱ - بزیر دستان خود نگاہ کنم
 نہ بیلادستان خود ۲ - فقیران را دوست دارم و بآنها نزدیک
 شوم .
 ۳ - ہمن سفارش فرمود حق را بگویم اگر چہ تلخ
 باشد ، ۴ ہمن سفارش کرد باخویشان خود گرمی کنم اگر چہ
 ہمن پشت گردانند .
 ۵- ہمن سفارش کرد در بارہ خدا پرستی از سرزنش نہراسم
 ۶ - ہمن سفارش فرمود بسیار بگویم لاحول ولاقوة الا باللہ
 العلی العظیم .